

جنايات از ياد رفته



(گزیده‌ای از خاطرات سرهنگ محمد محمد حسینی،

گارآگاه جنایی بازنشسته)

سرهنگ محمد محمد حسینی

www.ketab.ir



بهار ۱۳۹۹

- سرشناسه: محمد، محمدحسینی - ۱۳۳۷
- عنوان: جنایات از یاد رفته
- (گزیده‌ای از خاطرات سرهنگ محمد محمدحسینی، گاراگاه جنایی بازنشسته)
- نام پدیدآور: محمد محمدحسینی
- مشخصات نشر: یزد: انتشارات اندیشمندان یزد، ۱۳۹۹
- مشخصات ظاهری: ۳۰۰ ص، رقعی
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیفا
- شابک: ۶-۲۰۰-۴۸۴-۶۰۰-۹۷۸: ۴۵۰۰۰۰ ریال
- موضوع: محمدحسینی، محمد، ۱۳۳۷ - - خاطرات
- موضوع: داستان‌های پلیسی - قرن ۱۴
- موضوع: Detective and mystery stories -- 20th century
- موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی - قرن ۱۴
- موضوع: Short stories, Persian -- 20th century
- رده‌بندی کنگره: PIR۸۲۰۳
- رده‌بندی دیویی: ۸۴۳۶۲
- شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۱۶۳۲۷



جنایات از یاد رفته

(گزیده‌ای از خاطرات سرهنگ محمد محمدحسینی، گاراگاه جنایی بازنشسته)

- نگارش و گردآوری: محمد محمدحسینی
- ناشر: انتشارات اندیشمندان یزد
- نظارت چاپ: سید محمد موسوی
- حروفچین، صفحه‌آرا و طراحی جلد: آتنا ماندی
- شابک: ۶-۲۰۰-۴۸۴-۶۰۰-۹۷۸
- شمارگان: ۳۰۰۰ تیراژ
- نوبت چاپ: اول/ بهار ۱۳۹۹
- قیمت: ۴۵۰۰۰۰ ریال
- تلفن ناشر: ۰۹۱۳۳۵۶۶۶۷۲ - ۰۳۵-۳۶۲۶۹۳۳۰
- آدرس انتشارات: یزد، خیابان فرخی، پاساژ ۱۱۰، طبقه همکف، انتشارات اندیشمندان یزد
- شمار تماس مؤلف: ۰۹۱۳۱۵۹۲۴۱۱
- مدیر توزیع و پخش: محمود سالاری: ۰۹۱۳۱۵۳۳۴۱۶

پیشگفتار

گاهی ما انسان‌ها تصور می‌کنیم زرنگی کرده‌ایم یا ره صد ساله را یک شبه رفته‌ایم در صورتی که خداوند می‌فرماید شما فکر می‌کنید که زرنگی کرده‌اید و حقه زده‌اید؛ در حالی که خداوند از شما آگاه‌تر و داناتر و تواناتر به این امور است و البته اثر اعمال نیک یا بد شما به خود شما باز خواهد گشت.

وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ^۱

انسان‌ها در اثر وسوسه‌های شیطان گاهی طمع می‌کنند، گاهی هوس می‌کنند و گاهی خشم سراسر وجودشان را فرا می‌گیرد و فاجعه‌ای خلق می‌کنند که سراسر پشیمانی به بار خواهد آورد. خداوند در قرآن کریم بارها شیطان و وسوسه‌های او را دشمنی آشکار (عدو مبین) بیان و معرفی فرموده است، شیطان رجیم نیز قسم یاد کرده تا انسان، این اشرف مخلوقات را گمراه کند و به دوزخ بکشانند و خداوند راه نجات از شر شیطان را تمسک و توسل به قرآن، این معجزه زنده و جاوید معرفی کرده و نشان داده است.

اثری که هم‌اکنون در دست شماست مجموعه‌ای از خاطراتی است که سی سال خدمت خود در پلیس آگاهی عیناً دیده‌ام یا مأمور کشف و

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۵۴.

پیگیری آن بوده‌ام، و گزیده‌ای از آن‌ها را برای درس و عبرت آیندگان، در این کتاب جمع کرده‌ام.

بدیهی است کتابی را که در پیش روی خود دارید، علیرغم دقت و تلاش زیادی که در رفع اشکالات، اغلاط املایی و تصحیح متون آن شده است، باز هم عاری از اشکال و اشتباه نبوده و کمک و یاری شما مخاطبان عزیز را در ارتقاء سطح کیفی این اثر خواهان هستیم.

قطعاً به لحاظ قانونی و حفظ اسرار پلیسی در کشف جرم، مجبور به حفظ اسرار بوده و در بسیاری از موارد اسرار کشف جرایم را مخفی نگه داشته و به صورتی غیرواقع به زیور طبع آراسته‌ایم تا خدای ناکرده بعضی از مطالب واقعی که از قنون اصلی کشف جرم بوده، مورد سوء استفاده قرار نگیرند.

همچنین بدان جهت که تمامی داستان‌های این کتاب واقعی بوده‌اند و در مقطعی از زمان معاصر و در شهر خودمان اتفاق افتاده‌اند، لذا برای حفظ حیثیت افراد، سعی کرده‌ایم اسامی افراد و یا اماکن را به نحوی عوض کنیم که آبروی افراد مطرح در پرونده‌ها حفظ شود.

امید آن دارم که این کتاب اوقات فراغت شما را شیرین کرده و چون چراغی روشن، شما را در عبور از دالان‌های تاریک و حساس زندگی، یاری رساند.

سر هنگ محمد محمد حسینی

۱۳۹۸/۱۲/۲۰

فهرست داستان‌ها



۵.....	پیشگفتار.....
۹.....	مقدمه.....
۱۱.....	مقدمه ناشر.....
۱۳.....	از خماری تا قتل مادر.....
۲۲.....	چهارراه اعدام (قاتل کودکان).....
۳۷.....	نامه‌ای به خط قاتل.....
۴۶.....	خون به ناحق ریخته شده پایمال نمی‌شود.....
۵۱.....	وحشت در شهر.....
۶۵.....	خیانت در اوج رفاقت.....
۷۴.....	بن‌بست.....
۸۲.....	حلّ یک معما.....
۱۰۰.....	انتقام.....
۱۰۵.....	نقشه کثیف.....
۱۰۹.....	فرضیه درست.....
۱۱۳.....	بی‌گناه.....
۱۱۷.....	نزاع در کافه.....
۱۳۰.....	عاقبت لجاجت.....
۱۳۳.....	بیداد فقر.....
۱۴۵.....	یک نزاع و چهار قتل.....

۱۴۸.....	عشق و نفرت.....
۱۶۱.....	آتش شهوت و تصورات غلط یک نوجوان.....
۱۶۸.....	تهاجم فرهنگی.....
۱۷۵.....	تقدیر تلخ (شکار طبیعت).....
۱۸۱.....	نامه دردسرساز.....
۱۹۱.....	قاتل نابینا.....
۱۹۸.....	طمع در ارشد.....
۲۰۵.....	نیش دیش.....
۲۱۱.....	یک پرونده اتفاقی (دعای مستجاب).....
۲۲۰.....	شب تاسوعا.....
۲۲۱.....	هم‌نوا با خدا (زیارت عاشورا).....
۲۲۷.....	قربانی هوس.....
۲۳۷.....	ملاقات اجباری.....
۲۴۶.....	راهزنان جاده.....
۲۵۰.....	از رؤیای دوچرخه‌سواری تا قتل پدر.....
۲۵۴.....	فرار از مرگ.....
۲۵۸.....	پلاک ۶۴: قتل در مستی.....
۲۷۱.....	عشق تلخ.....
۲۸۲.....	آخرین مأموریت.....
۲۸۹.....	فصل آخر.....

مقدمه

در یک روز نسبتاً سرد پاییزی، کنار پنجره اتاقم ایستاده بودم، روزهای پایانی سی سال خدمتم در پلیس آگاهی را مرور می کردم و گاهی هم به یافتن سرنخی از مجرمی در آخرین پرونده ای که مأمور به پیگیری آن شده بود فکر می کردم.

همانطور که از پنجره اتاقم به درخت جلوی رویم خیره شده بودم نگاهم به برگ زردی افتاد که سعی در حفظ بقای خود بر شاخه درخت داشت، زمین، زمان، درخت و برگ همه و همه سعی بر حفظ برگ بر شاخه درخت داشتند و اما نسیمی وزیدن گرفت و برگ را تکانی داد. می توانستم فریادهای بی صدای برگ را و تلاش وی را برای ماندن بشنوم و درک کنم؛ اما برگ بیچاره زرد شده بود و قدرت روزهای سبز خود را نداشت، برگ زرد در جلوی چشمانم با نسیمی که نه چندان سخت و تند هم می نمود از شاخه جدا شد و با چند چرخش بر زمین افتاد.

برگ بیچاره افتاده بود و دیگر حرکتی نداشت جز این که رهگذری بر آن عبوری کند و صدای خش خش آن، به هر کس که گوش شنوایی داشته باشد بفهماند که روزی تو هم زرد خواهی شد و افتادنت قطعی است. با خودم گفتم: «ای که دستت می رسد کاری بکن.»

به پشت میز کارم برگشتم، بدجوری سرنوشت این برگ زرد فکرم را مشغول کرده بود. فهمیدم قطعاً روزی از شاخه روزگار خواه ناخواه جدا خواهم شد و بر زمین سرد فرود خواهم آمد و دیگر هیچ.

فکر ماندن و جاودانگی، ذهن هر انسان بیداری را مشغول می کند و اینجا بود که جرقه ای در ذهنم زده شد. شاید بتوانم بعد از این به جای

کشف اتهام و متهم، جرم و مجرم، جلوی متهم و مجرم شدن آدم‌ها را بگیرم. تصمیم گرفتم خاطراتم را بنویسم. آری به نظرم این می‌توانست تأثیر بیشتری روی اجتماع داشته باشد.

قلم و کاغذی برداشتم و سعی کردم تا به یاد آورم آنچه را در این سال‌ها و در پرونده‌های مختلف ثبت و ضبط کرده بودم.

و بعد نوشتم، به این امید که بتوانم جلوی جرمی یا اتهامی را بگیرم، زشتی‌ها را محو کنم، شاید بتوانم جلوی ضجه‌های زنی بر سر جنازه فرزندش یا گریه دختر بچه‌ای را بر سر نعش مادرش بگیرم.

آری این می‌توانست قطعه آخر پازل سی سال خدمت صادقانه‌ام باشد. لازم به ذکر است به دلیل شیوه نگارش و جلوگیری از سردرگمی خوانندگان عزیز از ذکر نام همکاران در پیگیری پرونده‌ها خودداری شده و بدیهی است دوستان و همکاران زیادی در پرونده‌ها دخیل بوده‌اند و گاه نقش اول را نیز به عهده داشته‌اند. حتی بعضی از همکاران از جمله کارآگاه حسین رضایی در تدوین و یادآوری خاطرات کمک شایانی به اینجانب داشته‌اند که جا دارد از آن‌ها تشکر و قدردانی به عمل آورم.

باشد تا در پیشگاه پروردگارم قبول افتد و مرا مورد رحم و لطف و مرحمت خویش قرار دهد که او الرحمن و الرحیم است. یا حق

سرهنک محمدحسینی - کارآگاه بازنشسته - ۱۳۹۹/۳۰/۲